

پلاک آشنا

کردی و خودت را به این روز انداختی، به خمینی بگو تا بیاید و خودش درست کند!» گفت: «خدا خودش درست می‌کند.»

می‌گفت: «والله قسم وقتی کمی از فشار کار کم می‌شود، در خود احساس ضعف و کوچکی می‌کنم. آخر امروز در شرایطی هستم که لحظه‌ای غفلت، خیانت به اسلام و قرآن است.» و نوشت: «این امت باید بداند از بزرگ‌ترین خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند، آفت نفوذ خطوط انحرافی در خط اصلی انقلاب، یعنی خط امام است.»

در عملیات فتح‌المبین مسیر حرکت را گم کرد. از گردان جدا شد، دو رکعت نماز خواند و به حضرت زهرا (ع) متوسل شد. چیزی نگذشت که توانست مسیر حرکت را پیدا کند.

حین عملیات به شدت مجروح شده بود اما باز هم نگران نیروهایش بود. به دوستانش گفت: «مرا طوری به عقب ببرید که در روحیه‌ی بچه‌ها تأثیر نگذارد.»

دهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ بود که در عملیات بیت‌المقدس، هنگام هدایت نیروهای تحت امرش، بر اثر اصابت خمپاره و ترکش،

گرد و خاک همه جا را گرفت... محسن زمین خورده بود و مورد اصابت گلوله و ترکش قرار گرفته بود. نگران نیروهایش بود... چشم‌هایش را با زحمت باز کرد و سعی داشت از زمین بلند شود، اما... گرد و خاک که خوابید پیکر پاک محسن روی زمین بود و محسن وزوایی پر کشیده بود.

وقتی می‌گویند شهید محسن وزوایی، خیلی از هم‌زمانش یاد حماسه‌ی او و نیروهایش در ارتفاعات «بازی دراز» می‌افتند که او توانست با ۵ تن دیگر از نیروهایش ۳۵۰ نفر از نیروهای گردان کماندوی عراق را اسیر کند و ارتفاعات را تصرف نماید.

در زمان تخلیه‌ی اسراء یکی از افسران دشمن، اصرار داشت تا فرمانده نیروهای ایرانی را ببیند. دوستانش به خاطر مسائل امنیتی، کس دیگری را به افسر بعثی نشان دادند. اما اسیر با قاطعیت گفت: «نه! فرماندهی شما این نیست.» گفتند: «مگر تو فرماندهی ما را دیده‌ای؟» گفت: «بله او زمان حمله، سورا بر اسب سفید بود و ما هرچه به طرفش تیراندازی کردیم، به او اثر نکرد. من می‌خواهم او را ببینم.»

شهید وزوایی این ماجرا را به عنوان عنایت ائمه‌ی اطهار (ع) به نیروهای رزمنده، در مصاحبه‌ی تلویزیونی‌اش تعریف کرد، اما بنی صدر دست به قلم برد و در ستون «کارنامه‌ی رئیس‌جمهور» روزنامه‌ی انقلاب اسلامی نوشت: «این پاسدارها برای تضعیف موقعیت من این حرف‌ها را می‌زنند. اگر اسب سفید در کار است، چرا به جنوب نیامده و فقط به غرب رفته است؟»

و شهید بهشتی در همان زمان گفت: «خانقاه عارفان ما، بازی دراز است.»

در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ و در سرپل ذهاب به خاطر اصابت گلوله‌ی تانک زخمی شد. در بیمارستان آنقدر درد داشت که در یک شب ۱۰ عدد والیوم به او تزریق کردند تا کمی آرام گرفت.

پرستار مراقبش به مسخره گفت: «چرا این کارها را

شهید مهندس محسن وزوایی
تولد: مردادماه ۱۳۳۹ - تهران
تاریخ شهادت: اردیبهشت ۱۳۶۱
منطقه عملیاتی جنوب

پنجم مردادسال ۱۳۳۹ در محله نظام آباد تهران به دنیا آمد.

در کنکور سال ۱۳۵۵ که شرکت کرد، رتبه اول کنکور در رشته‌ی شیمی را به دست آورد و وارد دانشگاه صنعتی شریف شد.

پدرش از هم‌زمان آیت الله کاشانی بود و پسرش را با الفبای سیاست آشنا کرده بود.

در دانشگاه به انجمن اسلامی دانشجویان پیوست و با شرکت در فعالیت‌های سیاسی و عقیدتی، در سال ۱۳۵۶ هدایت مبارزات دانشجویی را در دانشگاه شریف به عهده گرفت و در درگیری‌های مسلحانه و سرنوشت‌ساز ۱۹ تا ۲۲ بهمن، حضوری پررنگ داشت و در تصرف دو پادگان مهم جمشیدیه و عشرت آباد، شهادت زیادی از خود نشان داد.

به خاطر استعداد فوق‌العاده‌اش، خیلی زود توانست به زبان انگلیسی مسلط شود و همین استعداد بود که بعدها در جریان تسخیر لانه جاسوسی به کارش آمد.

وقتی با سایر دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، لانه‌ی جاسوسی را اشغال کردند، در کنار دو سه نفر دیگر، شد سخنگوی دانشجویان.

رسانه‌های غربی، هر وقت تصویر او را به عنوان سخنگو پخش می‌کردند، زیر آن می‌نوشتند: «سخنگوی خشمگین دانشجویان خمینی...» و این‌گونه خشم خود را از محسن و دیگر دوستانش نشان می‌دادند.

محسن می‌خندید و می‌گفت: «اصلاً به قیافه‌ی من می‌خوره که خشمگین باشم؟!»

می‌گفت: «وقتی از دیوار سفارت بالا رفتم و روی آن ایستادم، به دلم الهام شد یا ما از بالای این دیوار پر می‌کشیم و به بهشت پرواز می‌کنیم، و یا از روی آن، با مخ به قعر جهنم سقوط می‌کنیم.» حالا قضاوتش با شما که چه کسانی از روی دیوار لانه‌ی جاسوسی به بهشت رفتند و چه کسانی با مخ به قعر جهنم سقوط کردند!

جنگ شروع نشده بود که عضو سپاه شد. پیش از آن با تشکیل جهاد سازندگی، عضو جهاد شده بود و راهی لرستان. در کمیته‌ی انقلاب، بسیج مستضعفان و آموزش و پرورش هم خدمت کرد؛ اما جنگ، چیز دیگری بود. جنگی که دانشجوی نابغه‌ی صنعتی شریف را به عنوان فرمانده نخبه‌ی جنگ، به همه شناساند.

اول فرمانده گردان مخابرات، بعد سرپرستی اطلاعات عملیات، فرماندهی گردان حبیب‌بن‌مظاہر و تیپ محمدرسول‌الله (ع) و...



ریحانه شاکر

پر می‌کشیم و به بهشت می‌رویم